

دکتر امیر اکبری
استادیار گروه تاریخ
دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد
Amirakbari84@yahoo.com

فتح خراسان و مهاجرت قبایل عرب به این سرزمین

چکیده:

با پیروزی اعراب مسلمان در جنگ نهاوند یزدگرد پادشاه ساسانی دیگر فرصت نیافت نیروهای خود را برای مقابله با مسلمانان سامان بخشد. وی علی‌رغم دعوت حاکم طبرستان برای پناه‌گرفتن در آن سرزمین راهی خراسان گردید. خراسان سرزمین بزرگ و همواری بود که راه فرار به سوی ترکان را برای یزدگرد در صورت ضرورت مهیا می‌ساخت. هم‌چنین وی درصدد بود با کمک نیروی ترکان در مقابل مسلمانان بایستد. احساس خطر از زنده‌بودن یزدگرد مسلمانان را با انگیزه بیشتری به فتح خراسان سوق داد. با فتح خراسان مسئله اداره این سرزمین بزرگ به همراه تأمین سپاه برای ادامه فتوحات در سمت نواحی شرقی مقوله مهاجرت قبایل عرب به سمت خراسان را ضروری ساخت. وجود اختلاف در میان قبایل بصره و کوفه حاکمان عراق را در مهاجرت و اسکان قبایل عرب در خراسان راغب می‌کرد. بسیاری از این قبایل در شهر مرو مستقر شدند تا به عنوان لشکرگاه اسلام نقش مؤثرتری را برای اداره خراسان داشته باشند. اهمیت طبیعت خراسان اگر چه در حضور و استقرار مهاجران عرب به این سرزمین مؤثر بود اما به مرور با تأثیر از فرهنگ ایرانی و آمیختگی بیشتر آنها با مردم خراسان زمینه‌های ارتباط و پیوستگی آنان با مردم خراسان بیشتر فراهم گردید.

کلیدواژه‌ها: اعراب مسلمان، فتوحات، خراسان، قبایل عرب.

فتح خراسان

دولت مقتدر ساسانی پس از آشفتگی‌های عصر خسرو پرویز دچار اختلاف و کشمکش‌های بسیار گردید. در فاصله سالهای ۶۲۸ تا ۶۳۲ میلادی یازده تن از شاهزادگان ساسانی به قدرت رسیدند که هیچ‌یک نتوانستند مشکلات داخلی حکومت را برطرف سازند. یزدگرد سوم در سال ۶۳۲ م به قدرت رسید و علی‌رغم درایت در وفاق سیاسی، ناتوان‌تر از آن بود تا بتواند بحران‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حتی مذهبی جامعه خود را برطرف سازد. مصادف با چنین بحران‌هایی در ساختار دولت ساسانی جامعه اسلامی عربستان در حال پیشرفت و توسعه بود. اقدام پیامبر (ص) در جنگ تبوک آغاز فتوحات و تلاش مسلمانان برای توسعه اسلام به خارج از مرزهای عربستان بود.^۱ در دوران خلافت ابوبکر (۱۱ - ۱۳ هـ) پس از حل مشکلات داخلی، نخستین درگیری‌های مرزی با ایران آغاز گردید. مثنی‌بن حارثه شیبانی که پیش‌تر تجربه پیروزی بر ایرانیان در جنگ ذی‌قار را به دست آورده بود در تحریک خلیفه برای حمله به ایران موثر بود.^۲ نبرد ذی‌قار اگرچه برخورد سطحی اعراب نواحی مرزی با دسته هزارنفری سپاه ساسانی بود که برای دولت ساسانی چندان اهمیتی نداشت اما این واقعه نقطه عطفی در تاریخ عرب و پیش‌درآمدی بر فتوحات مسلمانان در ایران بود.^۳ به دنبال درگیری‌های مرزی زمان ابوبکر، با خلافت‌یافتن عمر (۱۳ - ۲۳ هـ) نبرد و برخوردهای جدی مسلمانان در ایران آغاز گردید. جنگ قادسیه در سال ۱۴ هجری رخ داد. توقف چندین‌ماهه دو سپاه ایرانی و عرب مسلمان در مقابل یکدیگر پیش از هر چیز بر ضعف و تردید ایرانیان در شروع جنگ افزود. پیروزی مسلمانان در قادسیه راه فتح مداین را برای آنان هموار ساخت. چهارهزار سرباز دیلمی پس از قادسیه خود را تسلیم مسلمانان نمودند^۴ که با همراهی آنان پس از پیروزی در نبرد جلولاء به سال ۱۶ هجری مداین نیز فتح گردید.^۵ با فرار یزدگرد از تیسفون، فتح خوزستان و بسیاری از شهرهای دیگر برای مسلمانان هموار گردید. جنگ سرنوشت‌ساز نهاوند در سال ۲۱ هجری رخ داد که به پیروزی اعراب مسلمان منجر شد. این فتح از سوی اعراب فتح‌الفتوح خوانده شد.^۶ با این شکست آخرین مقاومت متشکل ایرانیان در برابر اعراب مسلمان درهم کوبیده شد. در طی ده‌سال بعد از جنگ نهاوند بیشتر قلمرو دولت ساسانی در فلات ایران به تصرف مسلمانان درآمد. «هر ولایت و حتی هر شهری ناگزیر بود به تنهایی در برابر دشمن در

ایستد. وحدت، تابعیت مشترک از مرکزی واحد و آرمان مشترک وجود نداشت و سپاهیان الهام‌یافته اسلام ولایات را یکی پس از دیگری فتح کردند.^۷

یزدگرد پادشاه نگون‌بخت ساسانی پیوسته از ولایتی، به ولایت دیگر در گریز بود. تلاش وی برای درپیش‌گرفتن تدابیری به جهت دفع اعراب مسلمان در ری، اصفهان، کرمان و خراسان به ناکامی انجامید. یزدگرد پس از این شکست‌ها راه خراسان را درپیش‌گرفت آذرولاش حاکم طبرستان از وی خواست تا به این سرزمین پناه ببرد^۸ اما یزدگرد بنا بر دلایلی عزیمت خراسان را ترجیح داد. شاید اگر این دعوت را می‌پذیرفت برای سال‌ها در پناه جبال عظیم طبرستان قدرت خود را حفظ می‌کرد اما وی خراسان را ترجیح داد.^۹ خراسان، سرزمین بزرگ و همواری بود که راه فرار به سوی ترکان را برای یزدگرد مهیا می‌ساخت. برخی از شاهان ساسانی به دنبال مشکلات داخلی به نزد اقوام شرقی پناه برده و با کمک آنها مجدد به تخت سلطنت نشسته بودند.^{۱۰} یزدگرد امیدوار بود با کمک‌گرفتن از نیروهای ترکان بتواند اعراب مسلمان را شکست دهد. فرار یزدگرد به سمت خراسان جهت بهره‌بردن از فرصت مناسب و بیشتر برای تجهیز سپاه، سبب توجه اعراب مسلمان در تعقیب یزدگرد و فتح خراسان شد. مسلمانان با درک این ضرورت فتح خراسان را در اولویت قرار دادند.

یزدگرد بعد از فرار خود به سمت خراسان سرانجام به مرو رسید. مرو آخرین پناهگاه وی بود. مرزبان مرو ماهوی سوری بود که ظاهراً به خاندان محتشم سورن تعلق داشت.^{۱۱} ماهویه مرزبان مرو اگرچه با تعظیم و تکریم از او استقبال کرد، اما چندان رضایتی به حضور او نداشت. زمانی که یزدگرد از وی مطالبه مال کرد.^{۱۲} این مساله موجب ناخشنودی بسیار و سبب رانده شدن او از مرو گردید. تلاش‌های یزدگرد برای کمک‌گرفتن از ترکان به نتیجه‌ای منجر نشد، از سوی دیگر ماهویه که چندان رغبتی به حضور یزدگرد در مرو نداشت از همکاری با وی خودداری کرد. یزدگرد چون قصد ورود مجدد به مرو را کرد با دروازه‌های بسته مواجه شد و همین امر باعث شد تا سپاهیان به تدریج از گرد او پراکنده شوند. وی ناگزیر به منزل آسیابانی در کنار رود مرغاب پناه برد، و ماهویه مرزبان مرو نیز کسانی را بدانجا فرستاد تا او را از پای درآورند.^{۱۳} در همان ایامی که یزدگرد در مرو کشته شد، عثمان، عبدالله بن عامر و سعید بن عاص را فرماندار بصره و کوفه کرده بود و به آن دو نوشت که هر کدام از شما به خراسان پیشدستی کند، حکومت خراسان از آن او خواهد بود^{۱۴} پیش از آنها در زمان خلافت

عمر، سپاه اسلام به فرماندهی عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی تا طبس که دروازه‌های جنوبی خراسان بود پیشروی کرده بودند.^{۱۵} منابعی چون طبری^{۱۶} و ابن اثیر^{۱۷} در روایات پراکنده خود، اشاره به فتح خراسان در سال ۲۲ هـ / ۶۴۲ م دارند. اما مورخان بسیاری تصریح کرده‌اند که فتح خراسان به دست عبدالله بن عامر و در دوران خلافت عثمان صورت گرفته است.^{۱۸} سعید بن العاص و عبدالله بن عامر از عثمان برای انجام مأموریت خود اجازه گرفته‌اند و از دو مسیر مختلف برای فتح خراسان عزیمت کردند. سعید بن العاص و قوای کوفی او، از طریق شمال و از راه طبسین و عبدالله بن عامر با لشکر بصری خود، از طریق کرمان حرکت کردند. اشاره‌ای مختصر بر چگونگی فتح شهرهای مهم خراسان توسط عبدالله بن عامر اهمیت کار وی را می‌رساند.

مسلمانان در مسیر حرکت خود به سوی نیشابور قاعدتاً از دو راه اصلی می‌توانستند وارد شوند، یا از طریق طبس، قاین، ترشیز به نیشابور، و یا راهی که به بسطام از طریق کویر می‌گذشت. از بسطام دو راه به نیشابور منتهی می‌شد. راهی در امتداد حاشیه کویر که از سبزوار می‌گذشت و راهی که محل عبور کاروانیان از آن بوده است و فلات جوین و جاجرم در مسیر این راه واقع بود.^{۱۹} با تهاجم مسلمانان به نیشابور مقاومت مردم آنجا آن هم بدون امید به پیروزی نتیجه‌ای نداشت. به همین سبب بعد از چند ماه محاصره، پیمانی با مردم نیشابور بسته شد که در آن پرداخت یک میلیون درهم برای صلح از جانب آنها تعهد شد.^{۲۰} در مورد چگونگی این فتح آورده‌اند، محاصره شهر ماه‌ها به طول انجامید و سردی هوا باعث شده بود مسلمانان بر شدت حملات خود بیافزایند حتی به فکر ترک محاصره نیز بودند که یکی از نگهبانان، دروازه شهر را شبانه به روی مسلمانان گشود، تا سپاهیان به صلح وارد شهر شوند.^{۲۱} در هنگام فتح نیشابور عبدالله بن عامر آتشکده قهندز را خراب کرد و به جای آن مسجد جامع ساخت و چون نوبت به این آتشکده رسید «کسان کنارنگ آمدند، گفتند جزیه قبول کرده‌ایم تا آتشکده ایشان خراب نشود. عبدالله بن عامر ایشان را دور از جامع مکانی تعیین کرد آنجا کوچه آتشکده گفتندی^{۲۲}» عبدالله بن عامر پس از تصرف نیشابور قیس بن هبشم سلمی را بر نیشابور گماشت و سپاهیان را به سه گروه تقسیم کرد تا به پیشروی خود در خاک خراسان ادامه دهند. گروهی به سرداری عبدالله بن حازم به سوی سرخس^{۲۳} و گروهی نیز به سوی هرات، و خود با مابقی سپاه از پی آنها روان شد. عامر نیز برای آنکه بتواند به جانب مرو پیشروی کند با

«کنارنگ» حاکم محلی توس صلح کرد.^{۲۴} در مسیر حرکت عبدالله بن حازم مردم نسا ابیورد و سرخس هر کدام با پرداخت مبلغی به مصالحه تن دادند. بنابر روایتی، حاکم هرات نیز خود به نزد ابن عامر رفت و با او مصالحه نمود. به روایتی دیگر پس از درگیری و نبرد میان دو گروه، اهالی منطقه با پرداخت دومیلیون و دویست هزار درهم در مورد هرات، بوشنگ و بادغیس به اعراب با آنها صلح کردند.^{۲۵} بعد از هرات، مرو و اطراف آن با صلح گشوده شد و مسلمین از سمت شمال به سوی مروالروء- که یکی از شهرهای آباد ربع مرو خراسان بود- حرکت کردند. فرماندهی کل این سپاه پنج هزار نفری را احنف بن قیس، بر عهده داشت احنف بعد از چند روز محاصره با قرار پرداخت شصت هزار درهم با آنها نیز صلح کرد. پس از فتح مروالروء، مردمان مناطق جوزجان، طخارستان و نیروهای کمکی آن سوی جیحون، یعنی منطقه‌ی چغانیان در لشکری متشکل از سی هزار نفر به نبرد با مسلمانان شتافتند. این نبرد مدت‌ها بدون موفقیت برای دو سپاه ادامه داشت تا اینکه سرانجام احنف پیروز شد و منطقه‌ی جوزجان را نیز فتح کرد.^{۲۶} احنف بن قیس بعد از این پیروزی طالقان را به صلح گشود. مسلمانان بعد از این پیروزی‌ها عازم شهر بلخ شدند و با مصالحه و دریافت چهارصد و یا هفتصد هزار درهم صلح کردند. احنف، اسید بن متمس را بر آن شهر گماشت و خود به خوارزم رفت، ولی نتوانست آن را بگشاید. هنگامی که احنف به سوی بلخ بازگشت مصادف با جشن مهرگان بود و مردم به همین مناسبت برای او ارمغان‌های فراوان آوردند و وی آن ارمغان‌ها را برای ابن عامر فرستاد.^{۲۷} آنچه منابع، پیرامون فتوحات مسلمانان توسط ابن عامر در خراسان گزارش داده‌اند، تا منطقه بلخ بوده است. هیچ یک از مورخان به عبور مسلمانان از رود جیحون در زمان خلافت عثمان اشاره نکرده‌اند. ابن عامر و لشکریان او در طی چند ماه سرزمین‌های خراسان را فتح کردند. سعید بن العاص که از جانب دیگر عازم خراسان شده بود در قومس خبر موفقیت‌های ابن عامر را شنید و به کوفه بازگشت. فتوحات عبدالله بن عامر در خراسان چنان بود که مردم می‌گفتند:

«هیچ کس چندان فتح که تو کرده‌ای نکرده که فارس و کرمان و سیستان و همه خراسان را گشوده‌ای. گفت باید به سپاسداری خدا از اینجا محرم شوند و آهنگ عمره کنم و از نیشابور احرام عمره بست ... (و) قیس بن هیثم را در خراسان جانشین خود کرد.»^{۲۸}

به دنبال رفتن عامر از خراسان، مسئولیت همه پادگان‌ها به ویژه عملیات نظامی بر عهده قیس‌بن‌هیثم بود. در این میان قیس نسبت به بنی‌تمیم موقعیت بهتری داشتند ولی برای آنکه سایر روسای قبایل نیز سهمی در این مسئولیت داشته باشند، جمع‌آوری خراج برخی نواحی به آنان سپرده شد. آنان از این خراج مستمری به افراد خود می‌پرداختند و بقیه را به قیس‌بن‌هیثم می‌دادند تا برای والی بصره بفرستند. در این زمان مرو به عنوان مهمترین پایگاه در خطه خراسان باقی ماند تا آنجا که عمده‌ترین شهر نظامی مسلمانان در شرق تا مرزهای جیحون به شمار می‌رفت.^{۲۹} همچنین ترتیبی اتخاذ شد که جنگ‌آوران عرب در خانه‌های مردم مرو سکونت گزینند و این بیشتر جنبه امنیتی برای خود آنها داشت. هر چند اعراب مسلمان تا اندازه‌ای اطمینان به آرامش اوضاع داشتند ولی اوضاع بدان اندازه که پیش‌بینی می‌کردند آرام نماند و در واقع اندکی بعد از رفتن ابن‌عامر از خراسان یک قیام مهم در این ناحیه به وقوع پیوست.

به دنبال مرگ یزدگرد یک حرکت وسیع مخالف در خراسان در سال ۳۲هـ/۳-۶۵۲ م بر ضد اعراب برپا شد. این ناراضیان به رهبری شخصی به نام قارن و از شهرهای طبسین، بادغیس، هرات و قهستان بودند. شمار این افراد را منابع تا چهل هزار نفر ذکر کرده‌اند. عبدالله-بن‌خازم مامور سرکوب این شورش گردید. او با تلاش زیاد توانست به محل استقرار سپاهیان قارن یورش ببرد و با کشتن و اسارت بسیاری از یاران قارن او را نیز به قتل برسانند.

قتل قارن در این هنگام به منزله خاموش ساختن آتشی عظیم بود که همچون زنگ خطری مناسب، اعراب را نسبت به اداره سرزمین‌های ایرانی واقف و آگاه‌تر کرد. عبدالله-بن‌خازم پس از سرکوبی شورش قارن به پاس این خدمت بزرگ بر امارت خراسان ابقا شد.^{۳۰}

قیام قارن که به دنبال رفتن عبدالله عامر از خراسان توأم بود و همچنین وجود چنین بازتاب‌های سیاسی و نظامی و نیز ناامنی در شرق برای اداره این سرزمین‌ها، مسئله مهاجرت قبایل عرب برای کنترل بیشتر مناطق فتح‌شده آن هم در سرزمین‌های دوردست شرق را امری ضروری می‌ساخت.

اعراب بدون شک دریافته بودند که سرزمین‌های ناگشوده بسیاری در پیش روی دارند، از سوی دیگر در این جبهه‌های جدید، با دشمنانی مواجه خواهند شد که سخت در مقابلشان مقاومت خواهند کرد. پس مرو به عنوان پادگان نظامی برای استقرار لشکریان عرب و سپس به

عنوان پایتخت حکام عرب در دوره‌های بعد اهمیت خود را بیش از عهد ساسانی می‌بایست حفظ کند. یکی از عوامل هجوم قبایل عرب به منطقه خراسان بدون شک ناشی از این ضرورت‌ها و موقعیت سیاسی این منطقه بود.

اعراب مهاجر در خراسان

به دنبال فتح ایران مهاجرت گسترده طوایف عرب به سمت ایران شروع شد. اگرچه ورود و حضور اعراب در مناطق مرزی ایران از عصر ساسانی متداول بود، اما فتح ایران و دستیابی مسلمانان بر مناطق حاصلخیز و آباد، انگیزه‌های مختلف را برای مهاجرت جماعت‌های بادیه‌- نشین عرب به سمت شهرهای ایران فراهم می‌ساخت. پس از اتمام فتوحات، روند مهاجرت و حرکت قبایل عرب به سوی سرزمین‌های ایران آغاز گشت در آذربایجان از سوی ولیدبن عقبه مردمانی از عرب اسکان داده شدند. این مهاجران، باروبنه خود را در هر جایی که مناسب زندگی و متناسب با منافع خود می‌دیدند بر زمین می‌گذاشتند. حضور اینان در آغاز با ناخرسندی همراه بود چنان که مردم قم آنان را دشنام داده و گاه به سویشان سنگ پرتاب می‌کردند.^{۳۱} ولی هیچ جریانی مانع از حرکت شتابان قبایل عرب به سمت ایران نگردید. از همان سده‌های نخست همدان، اصفهان، فارس و در پی آن قم و کاشان، مهاجران عرب را جذب کرد. اما در میان این شهرها قومس، خراسان و سیستان بنا بر ویژگی‌های خاص اقلیمی، شرایط بهتری را برای جذب مهاجران در خود داشتند. طبیعت این منطقه برای اعراب مسلمان تازه‌وارد که هنوز با جغرافیای برخی دیگر از مناطق ایران سازگار نشده بودند بیشتر می‌توانست آنان را به خود جلب نماید. خراسان سرزمین وسیع و گسترده‌ای بود که با توجه به وسعت ایران و امتداد آن به همراه آب‌وهوای گرم، کویری و کوهستانی زمینه‌ی مناسبی را برای استقرار اقوام مختلف از جمله اعراب را فراهم می‌ساخت. ویژگی‌های جغرافیایی خراسان به ویژه از جهت آب-وهوایی با شیوه زندگی و طبع اعراب بیشتر هماهنگی داشت.^{۳۲} این سرزمین به جهات مختلف می‌توانست نظر اعراب را به خود جلب نماید. اعراب به کمک شتران خود به خوبی می‌توانستند در بیابان‌های اطراف خراسان رفت‌وآمد کنند. اما هرگاه قصد عبور از رودخانه و مناطق کوهستانی را داشتند با مشکل مواجه می‌شدند. از نظر باسورث خراسان در این روزها «سرزمین پهناوری بود که با رباط‌های بسیاری که داشت پناهگاه گروه‌های مقاتله بود که از بصره به این سرزمین فرستاده می‌شدند.»^{۳۳} شاید اعراب مسلمان در ابتدا سیاستی را برای مهاجرت به

سرزمین ایران دنبال نمی‌کردند. نیروهای اعراب مسلمان در فتوحات اولیه خود بیشتر بر پادگان‌های مختصر خود که در برخی مناطق متصرفی برپا ساخته بودند اکتفا می‌کردند اما به مرور شرایط خاص جغرافیای ایران و نیز وجود برخی مشکلات قبایلی و توسعه‌ی اختلافات داخلی قبایل مستقر در سرزمین‌های بصره و کوفه که از عهد حکومت امام علی (ع) در این مناطق گسترش یافته بود، ضرورت‌ها را برای جریان مهاجرت اعراب به سرزمین‌های ایران و خراسان مهیا ساخت. دوره خلافت امویان دوره‌ی مهاجرت و مجاورت اعراب در داخل سرزمین ایران بالاخص خراسان بود. آنها برای توسعه و حفظ فتوحات و قدرت خود، قبایل عرب را در ایران مستقر کردند.^{۳۴} برخی معتقدند که معاویه برای گسترش دین اسلام در میان مردم ایران تلاش کرد. ده‌ها هزار خانواده عرب را در مناطق ایران، به ویژه در خراسان مستقر کند که آمیزش قوم عرب و ایرانی راهی برای گسترش تعالیم اسلامی و زبان و فرهنگ عربی باشد.^{۳۵} اما به نظر می‌رسد که هدف معاویه در اینجا قبل از اینکه گسترش اسلام باشد، بیشتر برای استفاده از حضور اعراب برای مقابله با شورش‌های احتمالی ایرانیان بالاخص در خراسان بود.

آشفته‌گی‌های مربوط به اداره‌ی سرزمین خراسان و رقابت‌های میان فرمانده نظامی یا والی و مامورین گردآوری مالیات، بدون شک در اندیشه سکونت پایدار قبایل عرب در مشرق بی‌تأثیر نبوده است. دوربودن خراسان از مراکز خلافت، عامل دیگری بود تا کسانی که در بصره یا کوفه تحت فشار و آزار بودند به بلاد دوردست مهاجرت کنند. گاه خود حکومت نیز، برای آسوده‌شدن از مزاحمت‌های آنان در این مهاجرت‌ها آنان را تشویق می‌کرد. به گونه‌ای که زیاد حاکم بصره در اصلاح دیوان مستمری بگیران نام بسیاری از عشایر عرب را از قلم انداخت. وی برای حل این مشکل و جلوگیری از دردهای احتمالی تصمیم گرفت پنجاه‌هزار مرد جنگی را به مرو کوچ دهد.^{۳۶} همچنین کسانی که به واسطه انتساب به شیعه یا خوارج نمی‌توانستند در عراق بمانند مهاجرت این مناطق را به همراه خانواده خود ترجیح می‌دادند. جدا از این موارد، شاید بتوان مفتوح بودن جبهه جهاد، در مرزهای خراسان، آن‌هم با انگیزه اشاعه دین یا کسب غنائم و درآمد^{۳۷} بیشتر را عاملی دیگر، برای مهاجرت قبایل عرب به سمت خراسان دانست تا آنجا که بنا بر نقل منابع، در سال ۶۷۱/۵۱م پنجاه‌هزار مرد جنگی عرب با خانواده‌های خود به خراسان آمدند که نیمی از آنان بصری و نیمی دیگر از ساکنان کوفه بودند.^{۳۸}

بسیار واضح است که تعداد افراد غیرجنگی اعم از زنان و کودکان همراه با این مهاجران، از سه برابر این تعداد کمتر نبوده است. با این احتساب، شمار اعرابی که در این کوچ بزرگ به سمت خراسان حرکت کرده‌اند با توجه به جمعیت خانواده‌های عرب بی‌گمان از دویست-هزار نفر نمی‌بایست کمتر باشد.^{۳۹} سیاست‌های زیاد در اصلاح دیوان بصره و کوفه به گونه‌ای بود که وی نام بسیاری از قبایل عرب ساکن در عراق را از دیوان حذف نمود. این اقدام در هدایت این جمعیت گسترده به سوی خراسان برای توسعه‌ی فتوحات و اداره‌ی سرزمین‌های شرق موثر واقع شد و از سوی دیگر در راستای آرام‌کردن تحرکات خطرناک عراق کارآمد بود.^{۴۰} اعراب مهاجری که به ناحیه شرق ایران و حدود سیستان و شرق خراسان آمده بودند بیشتر از طوایف بکر و تمیم بودند و در غرب خراسان و در حدود قومس غلبه با طوایف قیس بود. قبیله‌ی دیگر که با تأخیر به خراسان آمد، قبیله ازد بود^{۴۱} این قبایل تعصبات قومی کهنه خود را از عربستان با خود آوردند و دسته‌بندی قبیله‌ای را بر همان مبنا تشکیل دادند. در یک طرف طوایف بکر، ربیع و تمیم و در طرف دیگر طوایف قیس بودند که یمنی به شمار می‌آمدند و به انساب خویش به غایت مغرور. این دسته‌بندی‌های قوم عرب که با نام کلی‌تر اعراب یمانی و اعراب مضری از گذشته‌های دور بوجود آمده بود همانگونه به اعراب مهاجر در شرق ایران منتقل شد و باعث درگیریهای شدید در طول دوران حکومت امویان شد.

یزید خلیفه اموی در سال ۶۱ هـ / ۶۸۱-۶۸۰ م سلم بن زیاد را والی خراسان و سیستان کرد.^{۴۲} وی برخی از برجسته‌ترین اعضا اشرافیت عرب را با خود به خراسان آورد. از جمله: مهلب بن ابی‌صفره، عبدالله خازم سلمی، عمران بن فاضل برجمی، عمر بن عبیدالله بن معمر تیمی، عباد بن حصین حبطی و طلحه بن عبدالله خزاعی معروف به «طلحه الطححات»^{۴۳} ظاهراً بسیاری از افراد تمایل داشتند در این سفر که در آن انگیزه جهاد و غنیمت بود سلم را همراهی کنند. او دوهزار و به قولی شش هزار^{۴۴}، جنگ‌آور زبده را از میان داوطلبان انتخاب کرده و راهی خراسان شد. گذشته از این مهاجرت بزرگ در سال ۶۴ هـ / ۶۸۳ م گروه دیگری از قبایل عرب نیز به جانب خراسان حرکت کردند. از این مهاجران، گروهی در شهرها و محلات خاص مستقر شدند. حضور این مهاجران عرب در منطقه خراسان حفاظت از سرزمین‌های فتح‌شده را آسانتر می‌نمود همچنین می‌توانست زمینه‌های لازم را از جهت ازدیاد جمعیت و تأمین نیروی جنگی برای فتوحات بعدی در مشرق فراهم سازد. شواهد زیادی حکایت از

حضور این قبایل در شهر مرو دارد. اگر چه مرو همانند بصره و کوفه یک شهر کاملاً نظامی نبود، اما موفقیت خاص این شهر به عنوان پایگاه مهم نظامی خراسان می‌توانست در تامین مایحتاج جمعیت‌های ساکن در آنجا مفیدتر باشد. چنانکه آمده است به دنبال انتصاب عبدالله- بن‌زیاد به حکومت خراسان تاخت‌وتازها به ماوراءالنهر از مرو مجدد آغاز شد.^{۴۵} به همین علت مرو را لشکرگاه اسلام در این وقت نامیده بودند.^{۴۶} گروه‌های مهاجر عرب ترجیح دادند در خارج از شهر و قریه‌های اطرف آن شهر سکنی یابند. اهالی مرو به موجب پیمان صلحی که در آغاز با مسلمانان منعقد کرده آنها را در خانه‌های خود جای داده بودند.^{۴۷} بسیاری از گروه‌ها و طوایف مختلف مهاجر عرب به خراسان بی‌شک همان اختلافات داخلی و گروهی خود را به داخل خراسان نیز وارد نمودند. تعصب و اختلافات دیرینه‌ای که میان اعراب قحطانی و عدنانی وجود داشت در بین این مهاجران نیز باقی ماند چنانکه در سال ۶۴ هجری بین بنی‌بکر و قبیله تمیم در نزدیکی هرات جنگی رخ داد که یک‌سال طول کشید. حتی اختلافات میان قبایل ربیعیه و مضر که در عهد مروانیان در شام پدید آمد در خراسان نیز انعکاس یافت در هر یک از دو قبیله که در شام به قدرت می‌رسید در خراسان نیز ادعای قدرت می‌کرد.^{۴۸} به هر حال روند اختلاط و ارتباط اعراب در خراسان با مردمان این نواحی شکل دیگری به خود گرفت. بسیاری از عرب‌ها همان زندگی بدوی و خانه‌به‌دوشی سابق را که در عربستان به آن عادت داشتند در نواحی خراسان نیز ادامه دادند. همنشینی اعراب با ساکنان خراسان تأثیر عمده‌ای در تعدیل روحیه خشن و بدوی اعراب داشت. زرین‌کوب در مورد این تأثیر می‌نویسد:

«اعراب (مهاجر) با آداب و رسوم ایرانیان آشنا شدند. اندک اندک در میان دو قوم خویشاوندی‌های سببی پدیدار شد. فرزندی که در نسل‌های بعد پدید آمدند تدریجاً خشونت بدوی و تعصب عربی پدران را از دست دادند و به سرزمین جدید و خویشان تازه علاقه پیدا کردند.»^{۴۹}

فرای نیز معتقد است، تمام عرب‌های مهاجر به خراسان تنها جنگ‌آوران شترسوار نبودند. بلکه شاخه‌ای از طایفه ازد که به خراسان آمدند همچون گذشته به دادوستد و بافندگی روی آوردند، و بی‌گمان گروه‌های دیگر نیز دارای مهارت‌هایی بودند.^{۵۰} با توجه به چنین برداشت-هایی، گروه‌های مهاجر در خراسان هر یک شغل و حرفه‌ای خاص را در پیش گرفتند. گروه‌هایی شغل سیاست و جنگ را دنبال کردند که از طریق جمع‌آوری هدایا و غنیمت‌ها زندگی می-

کردند و نامشان در دفاتر رسمی سربازی ثبت می‌گردید و گروه‌هایی دیگر به کشاورزی و سربازی مشغول گردید.^{۹۱} جماعت‌های مختلف اعراب اگر چه برخی از روحیات خود را در برخوردهای قبیله‌ای در عصر اموی در خراسان زنده نگاه‌داشتند اما به دنبال آمیختگی آنان با مردمان خراسان و نیز کندشدن روند فتوحات در نواحی شرق زمین‌های ارتباط و پیوستگی آنان با مردم خراسان بیشتر فراهم گردید چندانکه تأثیرات فرهنگی خراسان بیش از دیگر نواحی توانست به روحیه اعراب مهاجر در این خطه تأثیرات خود را برجای گذارد.



نتیجه‌گیری:

وجود آشفتگی‌های داخلی امپراطوری ساسانی پیش از هر عامل دیگری زمینه سقوط این دولت را فراهم ساخت. یزدگرد اگرچه قابلیت‌های لازم را برای مقابله با اعراب مسلمان داشت اما انگیزه‌های جهاد و غنیمت مسلمانان آنان را در راه فتح ایران موفق‌تر می‌ساخت. اختلافات یزدگرد با ماهویه حاکم مرو و سرانجام توطئه مرگ یزدگرد و عدم وجود زمینه‌های لازم برای مقابله با مسلمانان راه فتح خراسان را هموار ساخت. خراسان سرزمین بزرگ و وسیعی بود که از یک سو برقراری امنیت در آن مشکل بود و از سوی دیگر زمینه‌های فتوحات به سمت سرزمین ترکان در شرق آن، هم‌چنان مورد توجه مسلمانان بود. ناکارآمدی پادگان‌های نظامی اعراب پس از شورش قارن در منطقه نشان می‌دهد که مسلمانان نیازمند استقرار جمعیت‌های مختلف عرب در شهرهای خراسان می‌باشند. درک این ضرورت‌ها برای اداره‌ی خراسان به همراه وجود بحران‌های جمعیتی و قبیله‌ای در سرزمین عراق و آشفتگی‌های ناشی از حضور قبایل متعدد، حاکمان عراق را متوجه ترغیب قبایل عرب برای مهاجرت به خراسان کرد. این مهاجرت‌ها همراه با سیاست‌های تشویقی و نیز تنبیهی بود. انگیزه‌های مختلف از جمله وجود منافع بسیار در مهاجرت قبایل عرب به سمت خراسان مؤثر بود. استقرار اقوام عرب مسلمان مهمترین سیاستی بود که به راحتی توانست تداوم سلطه مسلمانان را در سرزمین پهناور خراسان به همراه داشته باشد.

یادداشت‌ها:

^۱ واقدی، محمدبن‌عمر، مغازی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، جلد سوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶، ص ۷۵۴.

^۲ ابن اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه احمد مستوفی هروی، مصحح غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۴۷.

^۳ نولدکه، تئودور: ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خوئی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۸۵، ص ۴۹۱.

^۴ بلاذری، احمدبن‌یحیی، فتوح‌البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه آذرتاش آذرنوش، چاپ دوم، تهران، سروش، ۱۳۶۴، ص ۴۱.

^۵ طبری، محمدبن‌جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ۵، تهران، اساطیر، ۱۳۶۹، چاپ سوم، ص ۱۸۱۹، ابن‌مسکویه رازی، تجارب‌الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی، جلد ۱، تهران، سروش، ۱۳۶۹، ص ۳۲۲.

^۶ ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۲۲۹. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

^۷ بویل، جی.آ. (گردآورنده)، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، ترجمه حسن انوشه، جلد سوم، قسمت اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸، ص ۲۷۰. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، تهران، کلاله خاور، ۱۳۶۶، ص ۱۵۴.

^۸ ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، تهران، کلاله خاور، ۱۳۶۶، ص ۱۵۴.

^۹ کریستن‌سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۰، ص ۶۵۷.

^{۱۰} اکبری، امیر، تاریخ اجتماعی ایران در عصر ساسانیان، مشهد، محقق، ۱۳۸۲، ص ۱۰۶.

^{۱۱} فرای، ریچارد نلسون (گردآورنده)، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، جلد ۴، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۳، ص ۲۸.

^{۱۲} دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود، اخبارالطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، ۱۳۶۶، چاپ سوم، ص ۱۷۵.

^{۱۳} یعقوبی، ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، چاپ ششم، جلد ۲، ص ۳۸.

^{۱۴} یعقوبی، تاریخ یعقوبی، جلد دوم، ص ۵۹.

^{۱۵} بلاذری، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ص ۱۴۲.

^{۱۶} طبری، تاریخ طبری، جلد ۵، ص ۲۰۰۳.

^{۱۷} ابن اثیر، عزالدین، تاریخ کامل، ترجمه حسین روحانی، تهران: اساطیر، ۱۳۷۰، جلد ۴، ص ۱۵۳۹.

^{۱۸} بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۸۶-۲۸۵، همچنین ر.ک. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۲۸۲.

^{۱۹} لسترچ، گ. جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۴۱۷.

^{۲۰} بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۸۷، نویری، شهاب‌الدین احمد، نهایه‌الارب فی فنون‌الادب، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ج ۵، ص ۲۸.

^{۲۱} حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، تاریخ نیشابوری، ترجمه خلیفه نیشابوری، به اهتمام شفیعی کدکنی، تهران، آگه، ۱۳۷۵، ص ۲۰۵.

^{۲۲} حاکم نیشابوری، تاریخ نیشابور، ص ۲۱۷.

^{۲۳} بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۸۸ - ۲۸۷.

^{۲۴} کنارنگ عنوان و لقب حاکم محلی توس بود. مارکوارت، یوزف، ایرانشهر به روایت موسی خورنی، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲، ص ۶۷.

^{۲۵} نویری، نهایه الارب فی الفنون الادب، ص ۲۸.

^{۲۶} بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۸۹-۲۹۱، طبری، تاریخ طبری، ص ۲۱۶۷، ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۲۸۵.

^{۲۷} ابن اثیر، الكامل، ص ۱۶۵۹-۱۶۵۸، ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۲۸۵-۲۸۶.

^{۲۸} طبری، تاریخ طبری، جلد ۵، ص ۲۱۷۱.

^{۲۹} فرای، ریچاردنلسون، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، انتشارات صدا و سیما، سیما، ۱۳۶۳، چاپ دوم، ص ۸۳.

^{۳۰} ابن فقیه، احمد بن احمد، ترجمه مختصر البلدان، ترجمه ح. مسعود، تهران، بنیاد فرهنگی ایران، ۱۳۴۹، ص ۱۵۱، چلبی، حاجی خلیفه، ترجمه تقویم التواریخ، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، احیاء کتب، ۱۳۷۶، ص ۴۳.

^{۳۱} قمی، محمد بن حسن، تاریخ قم، تصحیح و تحشیه سیدجلال‌الدین تهرانی، تهران، قومس، صص ۱۳۶۱، ۲۵۴.

^{۳۲} فرای، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، جلد ۴، ص ۳۱.

- ^{۳۳} باسورث، ادموند کلیفورد، تاریخ سیستان از آمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان، ترجمه حسن انوشه تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷، چاپ دوم، ص ۵۳ .
- ^{۳۴} مفتخری، حسین، تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان، تهران، سمت، ۱۳۸۱، ص ۶۷.
- ^{۳۵} طقوش، محمدسهیل، دولت امویان، ترجمه حجت ... جودکی، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴، چاپ دوم، ص ۴۲.
- ^{۳۶} فریدونی، آرمیدخت مشایخ، «مرور در عهد بنی‌امیه»، مجله تحقیقات تاریخی، مرونامه، شماره ۶ و ۷، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ۱۵۹.
- ^{۳۷} فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۱۱۱.
- ^{۳۸} بلاذری، فتوح‌البلدان، ص ۲۹۴، طبری کوچ این مردم را در سال ۴۵ هجری دانسته است. ر . ک. طبری، تاریخ طبری، جلد ۷، ۲۷۹۲.
- ^{۳۹} فرای، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ج ۴، ص ۳۱.
- ^{۴۰} هاوتینگ، جرالده، امویان نخستین دودمان حکومتگر در اسلام، ترجمه حسین عبدی، تهران، امیرکبیر؛ ۱۳۸۶، ص ۵۷.
- ^{۴۱} زرین‌کوب، عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱، چاپ ششم، ص ۳۶۸.
- ^{۴۲} طبری، تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۸۷.
- ^{۴۳} باسورث، تاریخ سیستان، ص ۱۰۰.
- ^{۴۴} طبری، تاریخ طبری، جلد ۷، ص ۳۰۹۰.
- ^{۴۵} فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۹۳.

^{۴۶} اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، مسالک و الممالک، به اهتمام ایرج افشار، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۴۷، ص ۲۰۸.

^{۴۷} مشایخ فریدونی، «مرو در عهد بنی امیه»، مجله تحقیقات تاریخی، ص ۱۶۰.

^{۴۸} زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۳۶۸.

^{۴۹} زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۳۶۹-۳۷۰.

^{۵۰} فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۱۱۸.

^{۵۱} الحطیب، عبد الله مهدی، حکومت بنی امیه در خراسان، ترجمه باقر موسوی، تهران، توکا، ۱۳۵۷، ص ۳۴



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی